

زندان شب یلدا

هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

چند این شب و خاموشی؟ وقت است که برخیزم
وین آتش خندان را با صبح بر انگیزم

گر سوختنم باید افروختنم باید
ای عشق بزن در من کز شعله نپرهیزم

صد دشت شقایق چشم در خون دلم دارد
تا خود به کجا آخر با خاک در آمیزم

چون کوه نشستم من با تاب و تب پنهان
صد زلزله برخیزد آنگاه که برخیزم

برخیزم و بگشایم بند از دل پر آتش
وین سیل گدازان را از سینه فرو ریزم

چون گریه گلو گیرد از ابر فرو بارم
چون خشم رخ افروزد در صاعقه آویزم

ای سایه سحرخیزان دلواپس خورشیدند
زندان شب یلدا بگشایم و بگریزم

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=18630>

لیثی حبیبی - م. تلنگر

عنوان : عراق و پارس گرفتی به شعر خوش حافظ --- بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
"ای سایه سحرخیزان دلواپس خورشیدند
زندان شب یلدا بگشایم و بگریزم"

دو سال پیش بود ، روز عید نوروز بهش زنگ زدم و گفتم: ".....گیلان زمین ما اما
سایه ی روان دارد ، افسوس که از ما نهان دارد " خندید و با صدایی پر
از مهربانی گفت : عیدت مبارک. و امروز که دیدم آفتاب بلاخره از نهانگاه بیرون
آمده ، با شادی آن جملات را زیر شعرش نوشتم.

حتماً شنیده اید که گفته اند : فلان مطلب یا شی حرف ندارد. این غزل حرف ندارد.
چیزی که حرف ندارد چه میتوان در باب اش گفت؟ فقط یک جمله بگویم که سر تا سر غزل پر است از فتنوس دوباره زادن در این
فصل بیداد چنان که بوی شادابی اردیبهشت را در بیت بیت خود به همراه دارد. ما که در برابر هیچ قدرتی سر تعظیم فرود نیاورده ایم
، اینجا اما سر تعظیم فرود آوردن در برابر شاعر خوش سخن و پیر مجلس جا دارد.

و اما "یلدا" و "چله" : یلدا واژه ای سریانی است ، سریانی از لهجه های زبان آرامی
است و آرامی از زبان های گروه سامی می باشد. یلدا به معنی تولد است.
واژه ایرانی برابر آن چله است.
برعکس آنچه بسیاری فکر می کنند ، این چله به چهل ربطی ندارد.
در اینجا چله به معنی زایش و تولد است. یعنی همان معنایی را دارد که لغت سریانی
یلدا دارد.

اصل چله ، چیل است. و چله در واقع چل است. فتحه مضاف است که امروز در زبان
فارسی دری آن شکل را یافته است. و اصل شب چله ، چیل شب = چیل + فتحه مضاف + شب ، است. در بعضی زبان های کهن
ایرانی ، همچون تالشی ، به جای کسره ی مضاف ، فتحه ی مضاف وجود دارد. و در چنین زبان هایی برعکس فارسی دری و کردی
و ... صفت قبل از موصوف نوشته می شود ، مانند زبان روسی ، آلمانی و ...
مثال: سر سیف (تالشی) سر + فتحه ی مضاف + سیف = سیب سرخ

پس چله شب = چل شب = چیل شب = شب چله به چه معنا می باشد؟

چیل یعنی پوسته. مثال: مورغون چیل (تالشی) = پوست تخم مرغ.

چیل ژندن = سوراخ کردن تخم مرغ است به وسیله ی جوجه به هنگام تولد.

وقتی در صبح زود خورشید می خواهد طلوع کند ، اما هنوز به تمامی از پوسته ی افق خود را بیرون نکشیده را نیز تالش ها چیل ژندن = چیل زدن، می گویند. و اغلب این جمله را بکار می برند: "آفتاوی کججه گله چیل ژنده" = جوجه ی آفتاب پوسته ی تخم افق را شکافته.

پس چله وقت تولد آفتاب است . پوسته شکافی است برای به بیرون زدن. چله شب یعنی شبی که در صبح اش آفتاب دوباره زاده می شود ، و جهانی به کودک نور دل داده ، و آن هیچ ربطی به چهل ندارد. چنانکه ما چله ی کوچک نیز داریم که فقط بیست روز است ، نه چهل روز ، اما نامش چله است .

شاعر در سکوت با بیتابی زیسته چون آتش فشانی در دل کوه. آتش فشان تا بیرون زده کسی خیر از قدرت عظیم و جوشان درون او ندارد. همه خیال می کنند که روبرویشان کوهی قرار دارد که سنگی است و سخت، و کس نمی داند که در درون ، از آتش است او را رخت.

در بیت پایانی شاعر خود را چون خورشیدی می بیند در خفتنگاه خود که شعله های درونش شعر هایش هستند. خورشید اینک می خواهد پوسته ی تخم شب را شکسته طلوع کند. می خواهد زاده شود غریب، تا منتظران. این شب بلند که نگران خورشیدند ، با طلوع آن آسوده خاطر گردند.

این بار بر عکس همیشه ، سایه ی افتاده و بزرگوار در برابر مردم را ، پهلوانی می یابیم که رستم وار در برابر تیره ی روزگار می ایستد بی تعارف و می گوید بیا و به تماشایم بنشین ، این منم خورشید که در صبح یلدا ی زمان طلوع کرده ام.

این بار او در سرتاسر شعر از خود می گوید از این دست که گفته هم ، حافظ خورده و ناخورده مست:

عراق و پارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.

و یک نکته را نیز باید توضیح دهم و آن این است که برای شکافتن بسیاری از لغات زبان شیرین و پر قدرت فارسی دری که هنوز حافظ و نیما می آفریند ، امروزه دیگر رجوع به خود آن زبان کافی نیست. پس بناچار باید به زبان های دیگر ایرانی ، همچون پهلوی ، کردی ، سغدی ، تاتی ، ۱ ، تالشی، لری و ... و بعضی لهجه های زبان فارسی مثل لهجه سیستانی و سمنانی و ... رجوع کرد.

چرا؟

برای اینکه خیلی از لغاتی که امروز در فارسی دری بکار می روند از اصل خود بسیار فاصله گرفته اند.

مثلاً : اگر ما بخواهیم ، آیینه را با همین لغت ریشه یابی کنیم ، ما را به آیین برده بکلی گمراه می کند.

در حالی که در تالشی آئینه است که از مصدر آویندن = نشان دادن ، مشتق شده است.

پس آیینه = آئینه است و آن به معنای نشان دهنده است. یعنی وسیله ای که انسان ، جانوران و کل طبیعت را در خود نشان می دهد وقتی که در برابرش قرار دارند.

نمونه هایی چون آیینه که از اصل خود بسیار دور گشته اند در زبان فارسی دری فراوان است.

۱- اما تاتی ، تات به معنی ایرانی و تاتی به معنی فارسی نیز آمده است. اما

در اینجا من به تاتی استان اردبیل نظر دارم ، که به تالشی بسیار نزدیک است.

شیخ صفی الدین اردبیلی اشعار خود را به این زبان سروده ، که همینک در دست است و بخشی از آن به وسیله ی اندیشمند تات و تالش دکتر علی عبدلی به فارسی ترجمه شده است.

شاد و پیروز باشید

۵۳۶۱ - تاریخ انتشار : ۲ دی ۱۳۸۷

<http://www.akhbar-rooz.com/ideas.jsp?essayId=18630>